

این الخطاب کہہ ان شمول حضرت رسول پور و عذاب مفہوم میثنو و بقولہ تعالیٰ
 ما کان لیعدنہم وانما کان کفؤ الشمس اظہر است ازینجا ظاہر شدہ کہ این طرف راستے
 عمر فاروق کہ آنحضرت صلعم فرمود بمرتبہ ثانی اطراف راستے زنی اوست و ذکر اطراف
 بمرتبہ اولی سے آید بہدایت آنکہ این طریقہ راستے زنی بحضور پیغمبر صلعم آئیدہ کند
 و از ان باز ماند مگر او کے متاثر شدی جناب اوقات قصہ قرطاس بدین خوبی محمدیہ
 شد بالآخر بدین غزوہ برآمدن عوف و معاذ و معوذیون عقبہ وغیرہ گفتند کہ
 لا حاجتہ بنا الی مبارزتم و تادی یا محمد اخرج الینا الکفار تا من قریش یعنی ما را مبارز
 نمایان حاجت نیست یا محمد کفو ما از قریش بفرست پس کسے از مهاجرین دولت آگین
 رفت مگر از عشرہ نبوی ابو صبیہ بن الحارث و امیر عمرہ و علی مرتضی تا آنکہ اولاً عشرہ
 نبوی و بعدہ انصار و فقرا رہا جبرین بالشان پیوستند و حق جہاد ادا کردند حتی
 کہ ملائکہ بدو آمدند مگر حضرت شخین ازجاکے خود جنبش فرمودند و نگویند کہ ابو بکر
 صدیق در حراست عرشہ بود و رسول خدا صلعم کے در قتال رفت برائے آنکہ تقری
 صدیق بر عہد حراست بہن بہت بیان آمد کہ حال دلش اشکارا بود کہ بخت قریش
 و عظمت و ابہت ایشان کی خم شیر می آہنوت و از عمر فاروق چہ عذر خنک دارند و تشیل
 ابو بکر بحضرت پیغمبر نبوی سزدگروہ مقابل اگر آنحضرت را برائے مبارزت طلب
 کرد مگر امام آنحضرت پیش سے رفت خدا بیتالے الحارین عرشہ راح فرمودہ است
 مگر مجاہدین بانفسہم را جا بجا ستودہ فافہم بہر نوع اخبار استنارت باہی بکو عمر ازین قصہ
 بدرباطل برآمدند اپنے گفتہ اند کہ آنحضرت فرمود لو اجمعنا فی مشورۃ ما خالفنا و اپنے
 گفتہ اند کہ فرمود ان اللہ امر لی ان لیسیتیر ایا بکر چہ آنحضرت صلعم مشورت ایشانرا

در باب باز ماندن از حربه قیرش قبول نداشت و مخالف آنها حکم جنگ در داد پس
 از اینجا و مناظر در آن عمر از حضرت پیغمبر بطور آمیخته در امر جنگ و ثانی در قتل اصحاب
 فلیضکر اقلید اولیکو اکثر او در مدارج النبوه مروی است از ترفندی و لسانی و این
 جان و الحاکم که حیرت اهل این نزد پیغمبر خدا آمد و گفت محیر ساز اصحاب خود را میان کشتن
 اسپران و اخذ فدیة از ایشان بشرطیکه در سال آینده از مسلمانان مثل اسپران کشته
 شوند حضرت اصحاب را مخیر گردانید ایشان فدیة اختیار کردند انتهی پس حرص مال
 فرمودن اصحاب دیدنی است که پروا کنی تلف نفوس خود با فکر و نفع سر وقت
 دینی را اخذ کردند محافظ و در سال سوم از هجرت واقعه احد سنگ آمد

عن آتال الله ثم ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوا فقد رايمو و هم ينظرون

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب

على عقبيه فلن يضر الله شيئا يعني هر آنکه شما بودید که متناهی موت از قبل می کردید

اگر موت ملایمی شوید هر آنکه می دیدید او را حال آنکه شما می بینید و محمد رسول است

و قبل از رسولین گذشته پس اگر پیردیا قتل شود شما یان برپاشنه های خود منقلب

شوید و هر که برپاشنه خود منقلب گردد و پس بجز پذیرای ضرر نمی رساند یعنی از اسلام

شما متغی است انتهی و این آیه در نشان خانقاه ثانی منطبق و بحال قرار ایشان و

انقلاب ایشان بعد سرور انس و جان صادق است اصحاب در مشهور برپاشنه

در تفسیر در تفسیر محمد بن احمد زاهدی جری علی بن الحسن ابی یاسر آورده قفا

بعضی آن رجال اس اصحاب را یعنی عدل کماله یعنی بول لکن لکن لکن لکن لکن لکن لکن

ولقد علموا ما نزلوا ذالک قوله الله ما هم صمدش ...

<p>انہی ملا رفیع باقل در ہجرتش چین نظم آورده چو از غزوه بدر بتا فتند</p>	<p>نشد در نفاق و فاق و فاق ایما و زمان شد زبانها کو یاران و را</p>	<p>بیراعد لطف منی تعب یافتند بر نفسی کہ یک تریه دل نمود</p>
<p>که در دم با خصم در راه دین همان رنگه ما چنان و چین</p>	<p>زبان سخنور زبانها کشود همه لاف صدق و صفای سیر</p>	<p>لبے حرف پا در هوا میرودند عکرم از مصطفی جان دریغ</p>
<p>بند خیر علی با کسی آن عیار چه بگوید عمر و چه نید و لید</p>	<p>نہ از دشمنان تیغ پیکان در تیغ خدا کی کردیم او نیست شک</p>	<p>ز کوه احد ساخت سنگ محک چو گردید از زبان آشکار</p>
<p>شیم از خدا نود ششم از رسول کون وقت تو صدی خوش دل</p>	<p>شود کوفتہ از لادب جو زبان رسولت را مانده شیر خدا</p>	<p>وگر کس نبود از دلیران بجای یک زو بر وضوح بیکی زد بطول</p>
<p>که میدان با دست علی ولی است نه کس از مهاجر نہ انصار مانده</p>	<p>شود از غزوه از زمان تا پایت کون وقت تو صدی خوش دل</p>	<p>علی ماند پس تیغ تو خوار ماند کون وقت تو صدی خوش دل</p>

انہی انا افتشاکے این ایہام اولاً از مسندنا ہم عہد از ای البشم از ای بکھدیہ یو اشہتہ کہ
 قال لسا کان یوم احد النصف الناس کلہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 بعد الہزیمۃ الی رسول اللہ نقدہ عن صاحب تاریخ الخلفاء یعنی یوم احد ہر گاہ مردمان کل
 ایشان از رسول خدا بر گردید پس من اول کسی سے ہاشم کہ بخدمت حاضر شدم انہی
 و اما ہم الرازی و قتیبیہ یہ ہے ان الذین تولوا مسلکم یوم النقی جمعان الخ آورده
 انہی عن علیہ الامام علی بن ابی طالب نے انہم تولوا و البعد الی قولہ و اما ذکرہ عن قائم
 و اما ہم الرازی و قتیبیہ یہ ہے ان الذین تولوا مسلکم یوم النقی جمعان الخ آورده
 انہی عن علیہ الامام علی بن ابی طالب نے انہم تولوا و البعد الی قولہ و اما ذکرہ عن قائم
 علی بن ابی طالب نے انہم تولوا و البعد الی قولہ و اما ذکرہ عن قائم

اینکه چند نفر از صحابه بعید افتادند و اکثر آنها نزدیک جبل مشرعی گردیدند و از منزهترین علم است
 مگر آنکه از او اکل منزهترین نبوده و بعید رفته بلکه بر جبل ثابت قدم مانده و از منزهترین عثمان
 است که بعد دو کس بهریت خورده در موضع بعید رفت باز بعد سه یوم رجوع آورد رسول خدا
 فرمود هر آینه شما عریض رفتید و در تفسیر و در مشورت آری و لقد کتبت ما لورا است اخرج ابن
 جریر عن القاسم قال ائتی النبی بن انصر عم النبی من مالک الی عمر و طلحہ فی رجال من المهاجرین
 و الانصار و قد اتوا بایدهم فقال ما یکلمکم قالوا نسل محمد رسول الله قال فما صنعون بالحق
 بعدہ قوموا فموا علی ما مات علیہ رسول الله و استقبال النبی لقوم فقال حتی فصل یعنی
 النبی بن انصر بعمر و طلحہ برسد و مروان از مهاجرین و انصار که عساک کوه نشسته
 بودند پیش آنها و چهار شده گفت که شما چرا نشسته مجلس جمع کرده اید گفتند که رسول خدا
 شهید گشت النبی گفت پس بعدوی بزمگانی چه خواہید نمود بر خیزید و میرید بر حریکه بیدار
 بود و راوی جواب ایشان ترک کرده گفت که النبی مقاتلت فرمود و شهید گشت و این واقعه
 اکثر علما سیر در کتب عربی و فارسی مثل واقعه حسین و یاربگری و تاریخ النبی و حیات
 روفا الصفا و حبیب السیر و غیر هم نقل کرده اند ازین سکوت و بصوت عمر و طلحہ بیشتر آن
 یا بجز معنی آیه افان مات او قتل ان قلبکم علی اعقابکم واضح گردید که یاران با صداقتی
 خیر لا اثر قتل محمد تهیه القلاب و رجوع الی منعم پیدا شدند و زنده بر طبق ترغیب النبی
 بن النضر که گفت قوموا فموا علی ما مات علیہ رسول الله جنبش میفرمودند و بر اسکی فرار
 چه نزدیک و چه دور و چه نزدیکان بے بصورت و دور و دور بان با خبر در حضور مشهور است
 مگر اینجانه نزدیکان نند و در فرمان حق یاری ادا کردند و در تفسیر و در مشورت آری ان الذین
 تولوا اسلمکم یوم النقی الجمعان ما لورا است اخرج ابن جریر عن کلیب قال خطب عمر یوم

الجحیم فخر آل عمران فلان الی ان الذین لو اذ قال لنا کان یوم احد یوم استافرت حتی
 صدقت الجبل فلقد رآنی اشروکائی انی بقدر الحاجة یعنی گفت عمر کرم یوم احد
 خودیم پس فرار کردم تا آنکه بجبل سیدم برآئیدم ویدم خود را که گویا بز کوهی هست می نماید
 ویکذافی اذ ان الخلق و صاحب و منشور از ابن جریر آورده قال قال اهل الکفر و الله
 یتایک النفاق علی فرائد عن النبی صلیم قد قتل عمر بن الخطاب منکم الا اولی فترکت ما
 عمر الا رسول یعنی ستافرتین گفتند وقتیکه مروان از پیغمبر خدا فرار کردند که هر آنکه عمر صلعم
 مقبول گشت پس سخن بدین سابق شوید پس این آیه آمد و صاحب و منشور بنده این
 بر ریاضی آورده قال نشاء فی الناس یوم احد ان رسول الله قد قتل اما دیانت
 نشاء از دقت مریات که این شهرت قتل کدام منافع بود و چرا نام آنستاق با وجود
 تشخص نفاق او بر زبان رفاة نیاید بخرا که در تفسیر منشور از سخاک مالور است قال
 نادى مناد یوم احد یوم احد یوم احد یوم احد فارجعوا الی اربابکم پس
 افتار اسم منادی تصدی باصحاب جمل ذین رسامی رساند که آوازه منادی از
 مقام بلند در تمامی مردم شایع میشد و حقیر در بعض کتب مشیعه دیدم که از سند احمد
 حیل بنز این مسعود منقول است بانه قال ان النجین یوم احد و یوم احد و یوم احد
 و قال علی العوف قال علی است المنادی فیل محمد فارجعوا الی اربابکم فقال ایها الناس
 در استخراج پاره حال باوصف تصدیق نمودند این مسعود بنی فتم و الشیر علم لیز این
 در گذشته مقصود ما همین قدر است که خلفا نامدار چه یار فار و چه اشعار علی الکفاح
 آوازه منادی گار بند شدند و اولی در همین جنگ احد میفرماید یا ایها الذین آمنوا
 ان تطیعوا الذین یظفروا بکم فیکونوا علیکم علی انکم تعلمون انکم فی الله ورسوله و انکم فی
 انکم فی الله ورسوله و انکم فی الله ورسوله و انکم فی الله ورسوله و انکم فی الله ورسوله

اطاعت مساوی گنان بر کسیره عصیان فرار مع شیخی زیاد است چه در فرار تنهید
قرآن قل لمن یفعلکم القرائان قرآن من الموت اوالقتل جدا و راست و این آیه
این تطیبوا الذین کفروا و خسران عده آمده است اما اعظم الاعتذار در امر فرار آیه
عقوبه دارند که نشان حضور انمی بنید که ظاهر سیاق عقوبه کدام است آیات عقوبه و اما
مقام است اول و آیه ان الذین توکوا مسلک یوم النقی الجحان انا استرکم الشیطان
ببعض ما کتبوا لکم عفا الله عنهم است یعنی بر آنکه آنکس آنیکه از شما فرار نمودند یوم
احد حیرین نسبت لغزاید ایشان از شیطان بعضی اکتسافی که کرده بودند کنون
اکتساب حسن مشهور بین با پیروی که کدام کسب نمودند که شیطان آنها را
لغزاید و این اصحاب در کوه س با شدند که آنحضرت صلعم ایشانرا بجا فطنت
ماور فرمود و بود تا شکرین ازین دره : . نباید در لیل اسلام حله آورند باشند لکن
ایشان حق نیافطنت ادا کردند و بلا غلطه آنها بر میت کفار مقام دره گذاشته بر فارغ
بتلا گردیدند و عاقبت امرند انتم که چه بلا بر اسلام خواهد آمد پس این مکتب بین
سور و ترجمه شد و لقد عفا الله عنهم نمودند و بگر اصحاب فرار چه کسب کرده بودند که بتر
سغوا کسد شده یا سید و آیه دیگر مصرح ایام کسب است که یفر باید سکه من برید
ادنیای و مثل من بریدان خره تم صرفم عنهم لیتکم و انذرت عنکم لیتکم از شما کسی هست که از
نیاروه کسی هست که اراده آخرت نیاید پس با ز داشت شماره از آنها البته بتنا کرد
سرا و هر بعضو فرزد و از شما خدا بقتال استوی و اینها سوافوزت همال اصحاب و کوه
من که از ایشان در طلب عنایم بود استتمت و سن سید استیفا
نبردند سرا هزار بیته اند و قتال در شوی سیرین و توکل ایشان

زبشان انا که عریض بقصد یا دهل مخفی شده بر ترغیب انبیا بن التضرع برائے نصرت
 پیغمبر خدا صلعم چشش لغز مودت و در حق ایشان آیه و لقد کانوا عابداً لله من قبل الایولو
 الاویار و کان عبد الله مستولاً و قل من عسیتم انکم القران من ثم من الموت او الفصل آمد
 و علامه زنجبیری در کشف و تفسیر این آیه فرموده عابدین قبل فی لیل العقیبه او گویم
 احد علی ان لا یفر و العبد انزل و در صحیح بخاری علی ما نقل عنه در تفسیر آیه من المؤمنین
 رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه مذکور است المراد بالمعابدو المذکوره ما تقدم ذکره
 قوله و لقد عابدوا الله من قبل و کان ذابک او انما یخربوا الی احدی حتی و در شان ایشان
 آیه اولی تصعدون و لا تنزلون علی احد و الرسول یدعوکم فی آخرکم الی قوله و الله یرزق
 ما یتکون است و ایمن تطیعوا الذین کفروا الی قوله فتتقلبوا خاصرین است و اگر عفو
 بحال جمع متهمین گفته شود معارضت مابین آیات تهدیدی و عفو عقوبتی لازم می آید
 و به خلاف بالوافق چه تهدید و عفو جمع نمیشود خصوصاً عفو آیه و کان عبد الله مستولاً
 و اگر گویند که عفو فرار عثمان غنی بحديث صحیح ابن عمر در بخاری ثابت است گوئیم که حدیث
 مقاومت بسیاق قرآن و با مرواقع نمی کند و بفرغ محال مسلم و محتم و اریح ما هم برائے
 ذوالنورین این عفو بکار نمی آید چه اعاده همان عصیان قرار عفو را از دست می رباید
 چه او تم میفرماید ذالک تخفیف من ریم و ریمه من اعین بعد ذالک فله عذاب الیم
 یعنی آن تخفیف و رحمت است از جانب پروردگار شما پس هر که تجاوز نماید بعد از آن
 برائے او عذاب دردناک است و میفرماید عسیتم انکم القران و انکم عذبنا یعنی قریب
 است که پروردگار شما ترحم بر شما فرماید و اگر اعاده انتم نمائید خدا یتعالی نیز اعاده عقوبت
 فرماید و در تفسیر این آیات حدیث صحیح مسلم است که در کتاب الایمان باب اول یوخذ

باعمال الجاهلیة از ابو اوسل ماثور است قال انما من رسول الله صلعم يا رسول الله اني اؤخذ
 يا سئلني في الجاهلية قال من احسن منكم في الاسلام لم يؤخذ بما عمل في الجاهلية ومن اسار
 في الاسلام اخذ بالاول والاخر وعن الامام محمد بن علي صفحہ ۵۵ ج ۱ شرح النوادي لعمرو
 مروان پرسیدند که یا رسول الله صلعم ایایمان مواخذه کرده خواهیم شد باعمالیکه در
 جاهلیت کردیم فرمود که هر که از شما در اسلام نیکی بجا آورده مواخذه باعمال جاهلیت نشود
 و هر که باعمال بد مرکب شده با اول و آخر مواخذه کرده خواهد شد اتقی و وجه آن ظاهر است
 که اسلام آوردنش بمنزله اثابت از ماضی است پس اگر در اسلام هم اعاده مشکنند
 انابتش بکار نیامد و حال سابق و لاحق در اعمال یکسان گردید لهذا مواخذه هر دو با هم حکم
 شد پس وقتی که مواخذه با ایام جاهلیت شدن ثابت شد و اسے بر حال کسیکه اول و آخر
 او یکسان بود و اعاده فرار از عثمان غنی در اسلام ثابت و متحقق است و توبه از فرار
 غیر ثابت و غیر متحقق کبیره بلا اثابت و استتقار بجا نیست چنانچه در تفسیر کبیر بحث
 عفا الله عنهم مذکور است قال القاضي النکان ذلك الذنب من الصغار صرح ان يصف
 نفسه بانه محفاه عنهم من غير توبة وان كان من باب الكبائر فلا بد انما توتيم بقيام الدلائل
 على ان صاحب الكبيرة اذا لم ينج من اهل العفو والمغفرة امامهم الرازي سيفر ما يدو علم
 ان الذنب لا شك انه كان كبيرة لانهم خالفوا صرح نص الرسول في دور صحیح بخاری و در
 من المحصنات ماثور است عن ابي هريرة عن رسول الله صلعم قال اجتنبوا سبب الموتيات
 حتى قال التولي عن الترحيف ليس معلوم شد که فرار از بهاد کبیره است و بلا اثابت مستفوی
 شود و عفو قارین غیر ثابت است فعال الرازی به صارت تلك النجوة سبب الانزاع المسلمین
 و قتل سبع عظیم من اکار هم و معلوم است ان کل ذالك من باب الكبائر: اليه الظاهر قول

ثم ومن يولم يولم مذبره يدل على كونه كسيرة وقول من قال اريد خاص في يد
 ضيف لان اللفظ عام ولا تفاوت في المقصود فكان التخصيص ممثما انتهى وخلص ترجمه
 اكله فرار احد از كبا تراست وكبير بلا توبه عفو نيشو و آيد ومن يولم ذبره بر كسيرة بودنش
 ولالت دار و مخفي نماند كه اكتاب اصحاب و ذره بيا كسبو فرار از ضعف بود و تا احتمال كسيرة
 بودنش تحت آيد ومن يولم ذبره صادق شود بلكه فعل اليشان بنا و التي تا كمان واقع
 گشت لهذا عفو حال اليشان آمد و هر گاه كه انابت عثمان با اين فرار فرار و دور و دراز
 ثابت بروايت اضعف نشد است پس لباس عاريت عفو حضرت در پل پوشانيدن
 بر اندام او راست نمي آيد و اگر ان حديث ابن عمر حجت نماند كه عفو مجبر انابت اوست
 پس رفع حجت با عاده فرار اوست و توبه ساقط الاثر است چه امامهم الرازي در تفسير^{۲۳۹۷}
 كسيرة آورده است قال له علي عليه السلام يا هذا ان سرعة اللسان بالاستتقار توبه
 الكذابين الحديث چنانچه عثمان غني فرار از حنين همراه مولف قلب فرموده است
 و را بنجا كس از عظام اصحاب نماند مگر چنده ثابت قدم مانند دور آنا نام عثمان براي كس
 نام هم نياده چنانچه در استيعاب مذكور است قال ابن اسحاق السبعة علي والصحابة
 والفضل و البوسفيان بن الحارث و ابنة جعفر و ربيعة و اسامة بن زيد و الثامن ابن
 و در صحيح بخاري در ثابت قدام جاك نام عثمان نياده و امام عثمان غني در بين و امام
 احمد نياده از فرار مروى شده اند از انجريد باقدي و ابن الكلبي و واقدي و ابن ابى
 الحديد و شرح نهج البلاغه نقل كرده اند كه عثمان غني معاوية بن مغيرة كه جرز
 الف حضرت امير مغيرة بعد شهادت دس نوده بود بعتضا كس حب قومي و فانه
 خود جاكے داد هر تا د سولخدا صلعم بشنيك كه ابن المغيرة در مينة مخفي است فرمود

که کفخص نمازند فقال بعض المؤمنین ان فی منزل عثمان فاطلبوه قد قد غلوا منزل عثمان
فما سات ام کلثوم الی الموضع الذی صیرنا فیہ فاستخرجوه من تحت حماره لهم فالطلقوا به الی
النبی فقال عثمان عین راءه والذی لفتک بالحق ما جیت ائالا طلب له الامان فمہدی فوجہ
له اجلہ مگر انما دلکن وجد بعدہ الیقظتہ و سار رسول اللہ الی حمار الاسد و اقام معاویۃ الی الیوم
ان الشیخ لیسرت اخبار النبی و یاتی بہا قریش فلما کان فی الیوم الرابع قال رسول اللہ ان معاویۃ
اصبح قریباً ابرم یقذ فاطبہ فاصابہ و کان اللذان اسرعانی طلبہ زید بن حارثہ و عمار بن یاسر
فوجدانہ یا یحونہ فتمت زید و رماہ لیسیم عمارین یا سر ہذا لخص ما روی البلاد سے و ابن ابی الحدید
یعنی بعض مؤمنین گفتند کہ در مقام عثمان است آنحضرت فرمودند کہ طلب ساتید مروان غامدی
تا ماشی عثمان فرمودند پس ام کلثوم کہ زید بن عثمان بود اشارت بمقام مخفی و سے فرمود پس
بر آوردندش با زید یا لان شمس پس او را بحضور پیغمبر بردند پس عثمان او را دید عرض نمود
کہ من آدم کہ بر اے انما ان طلب سازم پس آنحضرت صلیم بدین شرط بخش فرمود کہ
زیادہ از سہ روز در مدینہ نماند و آنحضرت در غزوه حمر الاسد کتشفیر ارفزانی داشت
مگر معاویہ بن مغیرہ بغرض جاسوسی از احوال پیغمبر کہ بقریش خبر رساند از مدینہ نرفت چون
روز چہارم شد آنحضرت فرمود کہ معاویہ تشریب بیخ کرده است و از مدینہ نرفت پس طلب
نمائید و بوی برسید زید بن حارثہ تا سرعت کرده او را یافتند و قتلش ساختند پس
ذمہ عثمان بر عم اصفا این چنین شد و باز قائم داشتند او باخبار پیغمبر بقریش و خبر زیاد
او بحضرت پیغمبر زیادہ از حصیان نمودند او را و دستہ در حین نام عثمان آنست کہ شاید تعالی
او را و ہمراہ بیان او را از مدینہ برین احمد را فرما تم فرمودہ است و در آہی لیسر را کہ من ان عمر
شہیدی امری توپ غنیم او لغت ہم فاجتہد ہون است ام کلثوم فخر ابن الرازی در تفسیر

کبیر بن ابی ازیں عباس آورده قال نزلت فی سبزی عذرة احمد لانه صلعم لعنه مني النبي
قرئت ليس لك الخ اما صاحب عمدة العارضي شايخ بخاري و در شان نزول اين آيه قول

آورده انا نجل گفته قبل ان صلعم سب لذين انهم يوم احد وكان فيهم عثمان بن عفان
قرئت هذه الآية فكف عنهم يعني رسول خدا صلعم مفرد بن احمد را بتعاقف فرمود و در ايشان

عثمان هم بود پس اين آيه نازل شد پس آنحضرت صلعم انبند دعا يا نبي الله اني عذرة
اصحاب ثلاثه ليس يا شدة يودند و دعا بجملة مفرد بن بوده پس او که بحق ايشان ميتر

فانهم ظالمون فعلى ذلك ظالموا القرآن بودن ثلاثه بهر وجه از اين روايت ثابت گرويد
وانت تعلم كمالهاحت و ظلم جمع نبي شوند كه با هم تبائن كلي است اما مصنفين اخبار از
وضع حديث جبل شهر سير نشده حديث تازه جبل احد مثل آن آورده اند كه انس گفت

النبي صلعم الي احد و معه ابو بكر و عمر و عثمان فرجنا بهم فصرخ يرحله قال اثبت فما عليك الا اني
او صديق او شهيدان يعني بغير خدا بر كوه احد بر آمد و همراه او صديق و عمر و عثمان بودند

پس جبل احد آنها را بلزاني پس پايه زد او را بغير خدا صلعم و فرمود قرار گير بر تو نيت
مگر نبي يا صديق يا او تا شهيد گام في البخاري شايد كه اين حديث قبل جنگ احد وضع کردند

ورنه بعد واقعه فرار ثلاثه چگونه بر رسول خدا افتعال و اقرار بر ايستند كه آنحضرت با وجود
در يافتن ظالم بودن ايشان چنانكه گذشت بركات صديقيت و شهادت آنها شمره حال

ظالم فرار از وضع اشعي في غير موضع افزون است كه در فرار وضع نفسه في غير موضعها
مى باشد و اگر گفته شود كه قبل حاشه فرار اين حديث وارو شده اين هم قمي شود و بر او الحكم

رسول خدا صلعم چنانكه بر شهادت آينده عمر و عثمان مطلع بود همچنين از فرار آينده ايشان
هم مطلع بود پس چگونه ظالمان راستنود و خاص جبل احد يا نبي الله است كه دير و است

کما این هر سزا را که میسر و امر و تمیز صد اقت و شهادت در گلوبستانه و سالی بقا و رحب قومی
 عثمان گذشت که حضرت اویسج لحاظ نمی قرآنی که در آیه اتخذوا باهرکم و اخوانکم اولیاء الی قوله من
 یتولهم فاولئک هم الظالمون نفرمود و معاویه بن مغیره را که در جنگ احد جنح الف امیر عمره
 کرد و بود در خانه خود مخفی فرمود و کفر با اسلام مقدم نمود **و در سال چهارم**
از هجرت واقعه تحریم آورده اند هر چند که جز پیش از زمان حضرت انبیا سلفه نوبه ای که
 عمر و میسر و انکلام و انصاب رحس با عمل شیطانست بلا اختلاف در مشرک ایستان بدست
 مانده است پس عمر فاروق بقتضای حدس و شدت فرستاد و تحریم آن مشاجرت
 فرمود و بر نزول آیات تحریمی میگفت اللهم بین لی الخمر بیان شفا در چنانچه محدث جامع
 الاصول از اصحاب سنن آورده عن عمر بن الخطاب قال اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا
 فنزل ما لتونی البعرة لیسار لو کما عن الخمر والمیسر قل فیها اثم کلیم و منافع للناس و اثمها
 اکبر من نفعها فدعی عمر فقرات علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا و فقرات التی فی
 النساء یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری الایه فدعی عمر فقال اللهم بین
 لنا فی الخمر بیان شفا و فقرات التی فی السامة انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
 و البغضاء فی الخمر و المیسر و یریدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم متنبهون فدعی
 عمر فقرات علیه فقال انتبهیا انتبهیا انتهی ملخص ترجمه ای که عمر و خواست کرد که بارها
 در باب خمر بیان شفا فرماید بسیار کونک نازل شد باز همین گفت که بیان شفا فرماید
 و انتم سکاری آمد باز همان گفت که بیان شفا فرماید از یرید الشیطان نازل
 گشت پس عمر گفت که زمانیم انتهی این روایت اگر پیبهد اقت دار و از ان قوی
 چند برنی آید اول آنکه آیات مذکور مستلزم الی از عمر میسر است باشد اما در روایت

ذکر سوال خمر است و این بقده است که از کتاب تفسیر مثل استعمال خمر و صحابه بود و سوال
از هر دو نودند مگر پاس حریم صحابه ذکر عیسی از روایت طرح گردید پس باید شنید که
اما هم شعرائی روایت تمام بازی ابو بکر صدیق بحال جرم و نکته دانی در کتاب کشف الغم
عن مکن الامیه علی صفحہ ۵۴ اج ۲ باب تحريم القمار وغيره از عکرمه آورده و یقول کان
ابو بکر یعامر ابی بن خلف و غیره من الشکرین قبل ان یخرج القمار یعنی ابو بکر را ابی بن
خلف و غیره از شکرین قلم قبل انحرام شدن آن سے باخت انتہی و در الفاظ روایت
بعد تحقق شدن قمار بازی صدیق تامل است کہ تحریم قمار در کتب تحريم خمر و میسر در سوره
بمدینہ بیان آمد و در مدینہ ابی بن خلف و غیره از شکرین کہا بود مگر آنکہ این آیات مدینہ
اند کہ در سوره مدینہ بتعین مسکوم شامل کرده شدند و نہ قمار بازش و نہ مال ابی بن خیرہ
باشد و در مدینہ تا تحریم خمر با عمر فاروق تجویز نمودند و اگر کہ در سطر پنج یا حقن را چنانست
کہ انهم شعبه قمار است كما قال العلامة الدمیری فی حیوة الجیوان تحت لغة العقب روی
الصعدو کے تجویزہ ای السطوح عن امیر المومنین عمر بن الخطاب و ابی الیسر و ابی ہریرہ
والحسن البصری الخ ووم انکہ ماہ تازش درین فوائد آنست کہ عمر خطاب فرست مآب
از انم کہ بیرون خمر مطئن و متہی نشد انچہ در آیه اولی مذکور است و از لا تقرؤوا الصلوۃ
کہ تعلق ہر دو با سوردینہ اخرویہ است لاکن متہی گردید ان آیه ثابثہ کہ در ان القاع عداوت
و بغض باہم گرد آمدہ است انچہ مہمل نظم تمدنی و منوی است پس ازین پیشش بوی تند
از انکائش و در ابشام سے آید سبوم آکہ نبی و رسا را وار ملہ من القدر و من الملکفین مو باشد
مگر عمر فاروق درین واسطہ دست بردار گردید و ہر تہہ انہم ہر تہہ تا سبکفت و ہرورد
ازہ اولی از پیغمبر خدایاں شفا رنخواست مگر آنکہ خود امیدوار و حق رنیزہ بودہ پاشا

و تعجب است که خداوند تم کفر را برابر با بئیل بقوله وارسل عليهم طيرا ابابیل و برابر زناخ
قابیل بقوله بعث غرابا رسولا نستجيت حشرت قلبی او در معرفت بهر کیف این بهر سئو
خمر موافق رائے عمر آمده است و دیگر که قوله تعری یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والالا
لصاب والالزام حرم من عمل الشیطان است در شان ابو بکر نازل شده چنانچه
حکیم التبریزی در نوادر الاصول آورده عن ابی القموص قال شرب ابو بکر الخمر یعنی
من قبل نزول خمرها فقد بیوع علی قتل بدر و هو ليقول نمی ما بسلامت امام بکر و قبل کس
بعد سبک من سلام الایات المتکرات فبلغ ذلك رسول الله فخرج متضیبا فخره
من الفرج حتی اناه فدفع علیه شیبانی بیده فقال ابو بکر اعمو یا الله من غضب الله
و غضب رسول الله فأنزلت یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر الکبیر یعنی ابو بکر
شراب خور و قبل نازل شدن حرمت آن پس نشسته بر مقتولین بدر توجه میکرد میگفت
زنده باشی بسلامتی اے مادر بکر و ای ابراهیم تو سلامتی است بعد قتل شدن اقرباء
تو که در بدر کشته شدند مع دیگر ایات متکوره پس انجیر حضرت سید مرتضی رسید آنحضرت بر آمد
در حالیکه غضبناک بود و از رنج و غصه لباس خود میکشید تا آنکه لوی رسید و آنچه
در دست مبارک داشت بر روی ابو بکرین ریخت تا تمام خدا و پیغمبر و بر طبق آن این
آیه نازل گشت **لقد هم فی الاسلام ابن حجر کما فی فتح الباری بر شرب خمر ابو بکر و عمر کما فی فتح الباری**
بن عوف استقراب فرمود لکنه و من المستغریات ما اورد ابن مردودیه فی تفسیره عن انس
ان ابابکر و عمر کانا علیهم هی فمین سقا هم عبد الرحمن خمر او وجه استغراب انکما اعتقاد جمهور
بر آنکه ابو بکر و عمر با بئیت هم شراب خورده چون روایت در شرب خمر وی دیده است
گر دیده اند که در ایام جاهلیت کسانیکه از مشرکین شراب بر خود حرام کرده بودند در ایشان

اسم ساتمی ابو بکر صدیق شکر تکرده اند چنانچه علامه محمد شہرستانی در کتاب ملل و نحل او
ذکر مسومات عرب آورده من کان قد حرم الخمر فی الجاہلیۃ قس بن عامر التیمی و
صفوان بن یامین بن محرب الکفاتی و عقیق بن سعید کرب الکنذی و یقرض اصدا ابی بکر
در محرمین تکر ادعائے حرام داشتند ابو بکر ثمر را بروایت انس مقاومت نمی کند و ہر گاہ
عامہ محدثین آورده اند کہ اول در تحریم خمر قوله تم ولما کونک عن الخمر والمیسر است
کہ در سورۃ البقرہ نازل شدہ و این سورہ بروایت امام احمد کہ در مستدرک ابن مسعود
از وہ آورده بکیہ است و لقول حافظ سیوطی صاحب القان بزبان ہجرت آمدہ
و این آیہ ولما کونک عن الخمر است و اخر سوراست کہ در مدینہ آمد و شان نزولش شرب
ابی بکر است فلما محال حضرت اول بعد تحریم خمر خورد و قصہ شرب خوری عمر بعد نزول
آیات تحریمی ابن خطیب لالشہی در کتاب مستطرف نقل میفرماید قال انزل اللہ
تروی الخمر ثلاث آیات الاولی لیسار لوتک عن الخمر والمیسر اللہ فکان فی المسلمین من
شارب الخمر ومن تارک الی ان شربہا رجل فخر فقتل یا ایہا الذین آمنوا لا تقروا بالعدۃ
واتم سکاری فشر بہا من شر بہا من المسلمین وترکہا من ترکہا حتی شر بہا عمر فاخذ بلحی
بعیر فشیخ براس عبد الرحمن بن عوف تم تعدینوح علی قلی بدر شعر الاسودین لیسر
وہوسہ وکارتن بالعلیب قلب بدر بن الفقیان والشرب الکرام الی وعدنی
ابن کبشہ ان سخی وکیف حیاء اصداہ ولام الخمر ان یرو الموت عنی وینشأ
ادابیت عطامی الاسن یتلغ الرحمن عنی باقی تہرک شہر الصیام فعل اللہ
یعنی شہری وقل للتمیعی طعامی فبلغ ذلک رسول اللہ صلعم فخرج منضیا بجم
رواؤ فیہ شہیجا کان فی یدہ فصر بہہ انتہی علی صفحہ ۲۰۵ من الجلد الثانی طبع

فی اوارة المصر ویکذا فی ریح الایران لکن مختصری فی باب ۶، خلاصہ ترجمہ اشکہ
 خداوند تم سے تا آیات در تحریر عمر نازل فرمود اول آیه ولیسا کو یک انگلیس بعضی صحابہ
 عمر بخوردند و بعضی ترک نمودند تا آنکہ شخصی عمر خورد و وہیہ بیان آمد پس آیه القلوب
 الصلوۃ آمد پس بعضی خوردند و بعضی ترک و او بعد تا آنکہ فاروق اعظم خورد و وسعہ
 عبد الرحمن را با سخوان پاپوست شتر زنی کرد پس نوحہ فرمود بر مقتولین بدر گفت
 بسیاری در چاه چاہ بدر اند از حیوانات عرب کرام ایامی اندیشاند ما را این کیشہ
 (یعنی رسول اللہ) آنکہ قریب زندہ کردہ خواہیم شد و گوید حیوۃ تن مرده و کاستہ
 سر کہتہ ایما غالب میشود و قدرت میدارد کہ از ماموت راز نماید و زندہ کند ما را
 ہر گاہ اسخوانہا کے ما کہند شوند یا خیر یا مش کدام است بر جان از من برسائے ہر کہتہ
 سن تارک صیامے یا شحم پس بگو بالتقرہ کہ مرا شراب منع کے کند و بگو از و تعالی
 کہ مرا طعام بازے وارد پس انجیر حضرت رسالت رسید پس آنحضرت بیرون آمد
 در حالیکہ در غضب بود و روانے کشید پس چیزے بلند فرمود آنچه در دست سید
 میداشت و اورا با پنیر ہذا اتقی و شعر آور کشف الغمہ آوردہ کہ آنحضرت صلعم فرمود

لیشرین نامس من ہامتی الخیر لیسوتہا لیسوتہا لیسوتہا لا تہرب اللیالی والایام
 حتی تیشلوتہا و بعد از ان میگوید قال تیخا و ہذا الحدیث من اعلام النبوۃ قال لانا
 قد سموا الخمر باسمہ یعنی فرمود البیت القیہ مروان از است من عمر خواہند نوشید کہ نام
 آن خلاف نام عمر خواہند نہاد و آنرا صلال خواہند کرد لیالی و ایام ہی گذر و تا آنکہ
 عمر خواہند خورد و شعرانی گفت کہ شیخ ما فرمود این حدیث از لسانی کے نبوت
 است ہر آنکہ عمر را اسم ہا گذاشتند و حافظ سیوطی در تاریخ الخلفاء در سیر عمر آوردہ

ان الیذی قد اخرج من جرح لبطنه یعنی بنیدار جرحت بطون مگر خارج گردد
 و بنید شراب خرم است کما فی المنتخب از بخاری یا فقیهم که اسم خمر را سبیل بدینند
 اند حال آنکه خمر عام است از خویا انگور یا شدیا از خرم او غیره و ترکاری و غیره و ما بهم
 العزالی در احیاء العلوم صفحہ ۱۱۷ آورده مآثرک الناس الیوا باجمعهم کما لم
 یترکوا شرب الخمر و سائر المعاصی حتی روسه ان بعض اصحاب البقی صلوات
 الخمر فقال عمر لعن الله فلانا و اول من سن بیع الخمر الذی یعنی مردمان ربوات ترک
 کرده تمام ایشان چنانکه شرب خمر و معاصی کلهها ترک کردند و نوبت باینجا رسید
 که بعض صحاب و کان می فروشی کشانند پس عمر بران لعنت کرد و گفت کما و اول
 که است که می فروشی شروع فرمود و این اشنع جبارت ایشان است که از
 بیع معاصی اجتناب نداشتند باز حق این کسان دعوت اطاعت خدا و رسول
 بآن مرتبه نماند که ایشانرا افضل الخلق بعد البقی می شمارند بصدق آیه توکلوا
 حتما مستحق کثرت ثواب می گمارند حال آنکه این ارتکاب باوج جبارت با که دیدی و
 شنیدی بقوله تع ان توکلوا کما تولیتهم من قبل یعنی حکم خدا با اینها طرف کثرت عذاب
 می کشد و در سال پنجم از هجرت آیه حجاب نازل شد و شان نزولش
 در پنجمین بخاری و مسلم مذکور است و ملخص آن چنین است از عمر قلت یا رسول الله
 یخجل علی نسائك البر و الفاجر فاولم یخجل من فعلت آیه الحجاب یعنی گفتیم کیا رسول الله
 که زواج تو مردمان نیک و بد است آیند اگر ازواج را حکم فرمائی تا حجاب و پرده
 داری نه ایچو پس آیه حجاب نازل شد حال آنکه نوزاد آنچه در حدیث فاروقی لفظ الفاجر
 وارد است و در آن اشارت است بثمان غنی و طلحه پیشتر باخته چنانکه در تفسیر حمیدی

از سدی مآثور است قال لما توفي ابو سلمه وعبد الله بن خذافه وتزوج النبي امره
ام سلمه وخصته قال طلحه وعثمان ليكح عمر لنا اذا امتنا ولا نكح لنا سنة اذ مات والله
اوقد مات لقد اجلتنا على نسائه بالسهم وكان طلحه يريد عائشة وعثمان يريد ام سلمة فاجل
الله وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ايديا يعني هرگاه
ابو سلمه زوج ام سلمه وعبد الله بن خذافه زوج حفصه وفات یافتند ورسول خدا با ام سلمه
وخصه را بشکاح آورد وطلحه و عثمان گفتند که ایا محمد با نسوات ما نکاح میفرماید هرگاه
شهر آن نسوات می میرند قسم خدا هرگاه محمد وفات یابد و سازواج او قهر برداری نخواهم
نمود و طلحه عائشه را میخواست و عثمان ام سلمه را پس آیه و ماکان لكم ان تؤذوا رسول
الله الایه وارد گردید و امامهم الرازی در تفسیر کبیر و حافظهم السیوطی در تفسیر و قد مشور
در نشان نزول این آیه کریمه نام طلحه آورده اما بجای نام عثمان حرمتی تخلافه لفظ اول
ایها لا آورده اند و لطیف ترخزم و احتیاط امامهم بخاری دیدنی است که از شدت احتیاط
و کثرت حیا در باب لا تدخلوا بیوت النبي مع نقل آیه و ماکان لكم ان تؤذوا رسول الله
ولا ان تنکحوا ازواجه از انس آورده که عمر گفت یا رسول الله یدخل علیک البر والفاجر
تفسیر نشان نزولش ترک داده اما بعد ذکر آیه ماکان لكم ان تؤذوا نقل کردن خبر البر
و الفاجر را از اسماء در مور نظم کلام اوست چنانچه خذافه محدثین بدین نظم و ترتیب
اخبار او را آورده اند در باب جماعه تراویح اولاً خبر جماعت تراویح عقب رسول الله
نقل فرموده در آن قول رسول الله و ترک داشتند جماعت چنین آورده اما بعد
قانی لم یخف علی مکاتم ولا کنی خشیت ان یفترض علیکم و بعد از آن حدیث عمر ان اری
لو جئت به لای علی قاری و احد لکان امثل نقل فرمود چنین افاده نموده اند قال

ابن ابی بنی و غیره استنبط هر دو که من لعنیر اللہ صلی من صلی معنی تنگ الیالی و اکلان
 که در آنجا هم قایم کرده خشیستان بفرض عظیم و کان هو السری ای راو البقری لحدیث ما
 عقیب حدیث عمر که ای فی حاشیه البخاری و محصل اسرار ای راو بخاری آنکه اول بخاری
 حدیث فاکش نقل کرده در آن ذکر نماز تراویح بجماعت رسول خدا مذکور است که
 سه شب خواند و شب چهارم خواند و فرمود که من خوف دارم که بر شما فرض شود
 پس از آن حدیث عمر آورده که او گفت که من جائز دارم که نماز تراویح بجماعت خوانده شود
 فلهذا بقیم الخبر الاول و تاخیر الثاني این بتین و غیره گفته که کراست بیست و یک بجماعت
 تراویح از فرض شدن بوده و بزمان عمر و می رسد و شده بود خوف فرضیت نمانده
 لهذا بجماعت را امر مناسب دید و این مطلب از ترتیب خبرین مستنبط گردید پس این
 دین مقام است که بخاری او را آیه لا تنکو اتقل را آورد بعد حدیث عمر بصل علیک
 البر و القاب نوشت پس معلوم شد که در محلیین قوله لا تنکو افا جرم بودند و مسلح آنها
 از سدی در یافتیم آنچه در تفسیر حمیدی است و این خواهش افراد است با ازواج تنجیم
 چه قدر قبیح است که هیچ یک از اهل ارادت نظر بر زوجات محترمان و درود مان عالی
 مرتکب نمی باشد فضلا عن الصحابه با ازواج رسول التبریر قدر تفضیح تطبیح و قبیح شناس
 در شان ایشان کرده شود و هر وجه کتبی باشد و در اینجا مثل است که صد فرض
 و یک ضربت آنرا بر این نشود و این سیه شنیده از شائع دیگران ازین نوع است و دیگر دین
 سال بیستم جنگ احزاب رو آورد و ذکرش در قرآن و رجال صحابه چنین وارد
 است قال الله تع اذا جاءکم من قومکم و من اسفل منکم و اذ راغت الالبصار و بلغت
 القلوب الحاجر و لطنون بالله الظنون انما لک ابلی المومنون و زلزوا از لزاله

واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا نخوفنا الليات
 یعنی چون آمدند جنود بر شما از جانب بالا و از جانب پایین شما و چون خیر و مانند و عید
 و دلها بجز گردن رسید و گمان میکردید نسبت خداوند که گمانها آنها استخوان کرده شد
 مسلمانان را و جنبانیده شد آنها را جنبانیدن سخت و وقتی که منافقان میگفتند و آنکه
 در دلهاست ایشان مرض است که وعده نکرد خدا و رسول او مگر فریب و این آیات
 در شان مهاجرین و منافقین مکه و اینماید و در شان بعض مسلمانان مدینه که

منافق بودند بعد از آن فرموده و اذ قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم

فارجعوا الي قبلكم ان يريدون الا فرار اچه آیات صدر بدلائل شستی و سیاق کلام الله

منطبق به مهاجرین است باشد و آنکه سابقا دریافته که آیه اذ افرق منهم یثربون

الناس کنشیه الله او شد خشیه و در حق منافقین مکه آمده و همان صفت آنها در بین آیات

و اذ راغت الابصار الخ و ارد گرد دید پس این کسان همانند ثابینا گراست مسلمانان

که از عدم امثال آیات ثلاثه میگوید چنانکه بذكر آمدند پرتاب شده و درین آیه نیز اظهار

گراست صیبت از قتال مخاطبین مذکور است ثالثا قوله ما وعدنا الله ورسوله الا نخوفنا

مهاجرین که را دست گرفته می نماید که ایشان زمین کسانند و در صدر تبو ضیح وضع

میدین شده که رسول خدا صلعم لقبیش وعده خزائن کسری و روم در دعوت اسلام

میفرمود تا آنکه در آخر فرمود الملك فی قمریش والقضار اللالضار والاذان للعبثه

و وعده آنحضرت صلعم خطاب لاضرارهم قدر نقل کرده اند مشروین بعدی افره

فاصبر و احس تلقونی علی الخوض رواه البخاری یعنی قریب است که خواهد دید بعد

از من اختصاص را بر آنکه در شان در امور دنیا پس صبر بکثرت تا آنکه طاقات

بین منائید بر حوض کوثر انتهی اما هم الرازی در تفسیر کبیر تحت آیه قالوا هذا ما وعدنا الله
 رسول الله تفسیر بقوله مناقضین چنین حالی میفرماید مثل فتح مکه فتح الروم و فارس و کذا فی الباب
 المنقول فی اسباب النزول ۲۶ اجلا لیلین قدر به و بعد فتح روم و فارس بمهاجرین مکه
 لغرض و پس همان کسان قائل ما وعدنا الله ورسوله الا ضرورا ما یأثمون و یا آوردن
 و بعد مذکور بجزایر منظر است که ایشان بعبه شوق میآیند که ایضا بعد علی الفور خواهد شد
 و همین علت بیدین بجهت فرموده بودند چون ایضا در تلوین افتاد و بجانش شد
 و سختی با در محار با شمش آید ندانند آنو در فاهیت بیاد می آورند و این سیرت
 آنها که تکذیب و عده الهی در رسالت پناهی از ان ظاهر آید بجزرت ثواب رسالت
 لا والله کذلک و موتمد این سیرت ایشان حدیث خلیفیان است که در تفسیر در مشور
 مذکور است اخرج الرقیانی و ابن عساکر بسندهما قال رجل لواء رکت رسول الله
 صلعم لخدمته فعلت فقال خلیفه را منی لیلۃ الاحزاب و نحن مع رسول الله صلعم کلان
 رسول الله صلعم لصلی من اللیل فی لیلۃ یاریه لم اقبله ولا بعده بر و اکان اشد منه
 فحانت منی اللغایه فقال صلعم الارجل ینهب الی هولاء فیا تاجیر هم جباه الله
 می یوم القیامه قال فما حاتم انسان قال فسکتوا ثم عاد فسکتوا ثم عاد فسکتوا ثم
 قال یا ابا بکر قال استغفر الله ورسوله ثم قال ان شئت ذریت فقال صلعم باجم فقال
 استغفر الله ورسوله قال صلعم ان شئت ذریت ثم قال صلعم یا حاتم فقلت لیک
 فقلت حتی اتیت و ان جنتی لیضربان من البر و فسخ راسی و وجهی ثم قال انیت هولاء
 القوم حتی تاتیان بجمهم ان قوله فوجدتم الی نوافر صحت الی رسول الله صلعم فاحیرته
 مخلص رجم بر می گشت نه من زولمدهم باور انک ینودم الیه خدمت وی

بجا آوردی حذیفہ فرمود کہ شبِ اِخْرَابِ بَرُوشد یدر بود رسول خدا صلعم حکم داد کہ ایامِ روی
ہست کہ بلیک بزد و غیرشان بیار خدا یتعالی اور اجرائے ہمراہ من خواہد گردانید پس
کسے از صحابہ آمادہ نشد آنحضرت سکوت فرمود باز اعادہ کلام کرد و سکت شد با غلغلو
گفت ابو بکر پناہ جست با آنحضرت فرمود اگر تو خواستی رفتی پس بفرمود ادم پناہ
جست آنحضرت فرمود کہ اگر تو خواستی رفتی باز آنحضرت فرمود کہ اے حذیفہ تو تم لیک
من حاضر م پس ایستادم حتی کہ حاضر شدم حالانکہ ہر دو پہلو سے من از شدت
سردی می لرزید پس آنحضرت صلعم بر سر روی من مسح کرد و فرمود یدب بالقوم تا آنکہ
بیشان بیماری پس رتم بلیک آنها واپس آدم و خیر آنها و ادم انتہی از اینجا نیز شتر
ہائے خشیت و مخالفت و کراہت شیخین از قتال مارت محمدی و انکار و سرتابی ایشان
از حکم پیغمبر ذی الجلال کالشمس فی رابعہ النہار ظاہر و عیان سے نماید کہ بیچ رغبت
بیت پیغمبر بیوم حشر شد و ندو بین خود ایسلامتی بروعد الآن دریا قلم آنچه در
حدیث ام المومنین ام سلمہ ان من اصحابی من لا یرانی بعد ان افارقه واروشد
استنا کہ از بعد اصحاب من انکہ مرا گاہی نخواہد دید از وقتیکہ مفارقت از ان خواہم نمود
ہمان کہ ساند کہ معیت پیغمبر خدا صلعم در دنیا با وجود ترغیب معیت در آخرت بخوف
جان شکرہ انما قلم و وثیقہ بارز شد بلوم اِخْرَابِ بر سر آدم خطاب از عمر و ابن عبود
اشکر اسلام را ترسانند گفت کہ این مرد و قافلہ تجارت بود کہ قزاقان بران قافلہ
نہیب آرزو ندانیم و چہ شتر برداشتم طرف ایشان و دید چون قازق ان بطالت ابن
عبد و را دیدند ترسیدند از قافلہ تجارت بی میل مرام خود نشان عذر جفت کرد و ہذا
نحوہ بارہ و نقل از الیہ و زید صاحب روضۃ الصفا الیہ و سر گاہ عمر و بن عبد و بر سر

خندق آمد و مبارز طلبی کر دوگفت این جنگم التي تزعمون ان من قتل منكم وظلها افلا
 يسزائل رجل منكم يعني کجاست جنت شما که شما زعم می کنید که هر که در جہاد قتل سے
 شود از شما داخل جنت است چرا بیرون نمی آید طرف من مروی از شما این ظلم
 شامعی در مطالب السؤل آورده فكان علی رؤسهم طير يعني بر سر مسلمانان طائر نشست
 يعني چنان سر بزرگان افتاد که گویا بر سر ایشان طائر بود پس در آنوقت اشداً بر علی
 الکفار بهیبت لشکر اشرار و صدیق نامدار و سعد و قاص که او را عمر خطاب صاحب مقنب
 میگفت و نه غیر ایشان از تیر اندازان و جنگ از میان مقابلهش با این همه شمانت
 او بدخول جنت بیرون رفت آخر بعد امتحان ایشان امیر المومنین باذن خیر المرسلین
 برآمد و اورا بقتل آورد و رسول خدا فرمود و نصرتہ علی یوم الخندق افضل من عبادۃ
 الثقلین در معراج النبوة ماثور است کہ حضرت رسالت صلعم آنروز در بابو علی رضا
 فرمود کہ مبارزه علی بن ابیطالب افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة و عبدانہ
 بن مسعود بر خواند و کنی اشر المومنین فقال بعلی و کان اللہ عزیزاً حکیماً پس کجا
 طاعت شیوخ ثلاثہ کہ اہل الحل ایشانرا افضل الخلق بخوریز کرده بر خلافت مقدر رسانند
 و انبار احبار و فضائل شیخین موازنہ اعمال ایشان کہ بقلم آمد چگونه موزون سے شود
 آنچه گفته اند کہ رسول خدا فرمود ہذا ان سید اکہول اہل الجنۃ یعنی ابابکر و عمر فرمود و اما
 وزیرانے من اہل الارض فابوبکر و عمر و ایمان کی رغبت بمعیت پیغمبر نمودند تا سردار
 اہل جنت شدند و کے ابن ہر دو بارہ سال در جہاد بر خود برداشتند تا وزیر پیغمبر
 گردیدی مگر آنکہ گفته شود کہ از ہنوز سقیفہ برباہ قلت آنچه لعل آمد ہمہ ما ثم مستورا
 گشت و ہمہ فضائل بر روی کار جلوه گر شد و در سال ششم از ہجرت

واقعه حدیبیه بیان آمد قال الله تم وهو الذي كفا ايديهم عنكم وادبكم عنهم بطن مكة
 من بعد اظطرهم عليهم الى قوله تم ولولا رجال مومنون ولنا مومنان لم تعلموهم
 ان تطوبوهم فتصيبكم منهم معزة بغير علم ليدخل الشركي رحمة من يشاء ولو تزولوا عن الدين
 كفروا منهم هذا بما الى قوله لقد صدق الله رسوله الرضا بالحق لئن لم يكن له كفار احد
 لانتشار الله استين محققين رسولكم ومقصرين لا تخافون طعنا لم تعلموا فضل من دون
 ذلك فتخافون قريبا يعني او تم انست که دست های مشرکین را از شما بازداشت و
 دست های شما را از ایشان بازداشت و در حدیبیه یعنی در حدیبیه بعد از آنکه غالب
 فرمود شما را بر ایشان یعنی در غزوه احزاب الی قوله واگر بودندی مردمان مومن
 ولسواة مومنه مخلوط با ایشان در مکه که آنها را شنیدنی دانید و در حال جنگ آنها را
 پانگمال کردی پس برسد شما گناهی بغير دانستگی این کف بر اکی انکه او تم داخل
 رحمت می سازد هر که را می خواهد اگر از هم جداست بودند مومنین مکه و مشرکین البینه عقوبت
 میگردیم کافران را عقاب و رویدنده الی قوله هر آینه راست نمود او تم رسول خود
 خواب او مطابق واقع با مضمون که البینه داخل خواهد شد پس حرام اگر خدا خواسته
 است این شده ترا شیده موی سر خود را و بمقراض گرفته ترسان نشده پس او
 تم و انست آنچه شما ندانستید پس گردانید قریب این صلح فتح قریب را یعنی فتح خیبر را
 انهمی ملخصا و این آیات اول کف قتال و زمان روانی حکم سیف است و آن خبر
 است که آیات سیف تا فتح تقیه نمی باشد بلکه آیه تقیه بزبان خود و آیه سیف بزبان
 خود محکم اند ثانی از شراکت قتال علم بجهت شدن و تمیز بودن طرف مقابل است که کدام
 لایق قتال و کدام قایل را گذاشت است چه اکثری بنوف جان و مال بهاشات

مشرکین سے باشندہ حالانکہ مخلوطین موحد بودند و تیز و تفریق آنها کار ہر کس نیست
 لا یلیک الا اللہ ومن عند اللہ تمنا انما تکذیب نبوت است چنانکہ ذکرش سے آید
 رابعاً تکذیب معترفین صلح انجمنی قولہ کہ ایہ ہم عکم مذکور است و رابع مضمون
 است کہ اعتراض شان بر مشیت و ارادہ حق تعالی لازم آمد خاصاً تا ایف قلب
 بقولہ فصل من دون ذلک فتاقرہا ببراۓ مکہ میں صلح است و ملخص قصہ صلح
 کہ حافظ سیوطی در تفسیر در مشتمل مطول آورده آنت کہ ہر گاہ رسول خدا صلح حدیبیہ
 مکہ صلح فرمود کہ ہر کس از جانب مشرکین بسلمانان آید اگرچہ مسلمان ہو اور یہ کہ
 کفار و کفار و خیال کہ کتابت صلح ختم نشدہ ہو و ابو جندل و رجالیکہ مسلمان
 ہو و از اسفل بکہ نزد مسلمانان آمد سہیل کہ وکیل قریش بود گفت کہ این سعادت
 آگان جاری باید ساخت آنحضرت صلح فرمود کہ ما ہنوز کتاب صلح جاری نہ
 ایم سہیل اصرار کرد و گفت کہ من جو صلح بر چیزے ابدان خواہم کرد آنحضرت فرمود کہ
 برائے حق من اور ابجد ار گفت کہ من اجازت نمیدہم در الوقت ابو جندل گفت
 اے مسلمانان مرا طرف مشرکین واپس سے نہایت حالانکہ مسلمانان آمدہ ام
 پس عمر خطاب برخاست و گفت واللہ ما شکلت منذ اسلمت لالیعین یعنی قسم
 بخدا از وقتیکہ مسلمان شدہ ام شک نہ کردہ ام مگر امروز و بحضرت رسالت گفت
 است نبی اللہ یعنی تو رسول خدا یعنی آنحضرت فرمود بے باز گفت الساعی الحق وعدہ
 علی الباطل آنحضرت فرمود بے باز گفت فلم لفظی الدیتہ فی دیننا اذن یعنی چرا در
 دین ما در نیوقت و ناکت صلح عطا کردہ شدیم یعنی چرا نکت صلح قبول میکنیم آنحضرت
 فرمود ہر آنکہ من رسول خدا ام و عصیان نمی سازم و او تم ناصر من است باز گفت